

این کیمیای هستی

مجموعه‌ی مقالات و یادداشت‌های دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی درباره‌ی حافظ

به کوشش: ولی‌الله درودیان

دکتر مهدی پرهام

برو ای زاهد خودبین که به چشم من و تو
راز این پرده نهران است و نهران خواهد بود
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
ملاحظه می‌کنید چه طور با زنهاری زندانه چهل زاهد خودبین از
درک سر غیب را به او می‌فهماند و اصل تمام مذاهب وحدانی که
خدمت به مردم است و زاهد آن را بدل به آزار مردم کرده است، به او
گوش زد می‌کند و دریافت خود از شریعت را که کم‌آزاری است، بیان
می‌دارد. این رندی به معنی کلمه است که گاه با کنایه توأم می‌شود و
حافظ را به نوعی طنز ملایم وامی‌دارد. مثل این شعر:
من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه‌سیاه
هزار شکر که یاران شهر بی‌گناهاند

حافظ، کنایه‌پرداز است

کنایه طنزی با ادب و نزاکت همراه است. در شیراز توده‌ی مردم
اصطلاح «گوشه‌زدن» را به کار می‌برند و یا طعنه‌زدن را، مثلاً
می‌گویند: «یارو داره طنه می‌زنه، یا فلانی مرتب گوشه می‌زنه» که با
طنز کمی فرق دارد، به واقع در آن وقاحت و بی‌نزاکتی دیده نمی‌شود
و در عین حال آن چه باید گفته شود، می‌گویند.
کتاب جناب دکتر شفیعی با نقل هشت مقاله که قبلاً راجع به
حافظ در مجلات مختلف نوشته شده، شروع می‌شود و روی هم صد
و سی صفحه از کتاب را در برمی‌گیرد، ولی یادداشت‌ها که در واقع
اصل کتاب را تشکیل می‌دهد، به اضافه‌ی ترجمه‌ی فارسی اشعار
عربی حافظ و نمایه‌ها که مشتمل فهرست اشعار و نام اشخاص و
کتاب‌هاست بقیه‌ی ۴۶۴ صفحه‌ی کتاب را شامل می‌شود.
یکی از مقالات هشت‌گانه‌ی کتاب **طنز حافظ** است، که پیش از
این در **ماهنامه‌ی حافظ** هم چاپ شد و مورد نقد آقای بهاء‌الدین
خرمشاهی قرار گرفت. دکتر شفیعی طنز را، تصویر هنری اجتماع
نقیضین و ضدین، تعریف کرده است که تعریفی درست است، ولی
چه طور اصولاً طنزپرداز طنز در نظرش تجسم می‌یابد که به نظر
دیگران نمی‌آید؟ این صددرصد امری ذاتی، چون خوشگلی و
زشتی است، اما محیط تربیتی و خانوادگی نیز نقشی تاثیرپذیر دارد و

□ کتاب **این کیمیای هستی** مجموعه‌ی یادداشت‌هایی است
که دوست گرانمایه‌ی دانشمند دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در
طول سال‌ها جمع‌آوری کرده و دوست گرامی، ولی‌الله درودیان در کمال
دقت آن را جمع‌آوری نموده و در ۴۶۴ صفحه تنظیم و چاپ شده است.
کتابی است به معنی کلمه ارزنده که حافظ را بیش از پیش، پس از
خواندنش می‌توان شناخت، هرچند نکات نهفته در خلال اشعار حافظ
راه به بی‌نهایت دارد و به کرات آن‌هایی که با حافظ انس و شناخت
دارند، در اشعارش به تازه‌هایی برخورده‌اند که از دید آن‌ها پنهان مانده
بوده، و در شگفت می‌مانند که چه طور پس از دفعات متعدد فلان غزل
را خواندن به این نکته پی برده بودند.

آن‌هایی که با حافظ سر و کار دارند، کمابیش می‌دانند که این
اعجوبه‌ی دهر به ادبیات و نکات دستوری دو زبان فارسی دری و
عربی و هم‌چنین دانش عصر خود مسلط بوده و اضافه بر آن طبع
شعری آمیخته با ذوق سرشار و لطافت گفتار داشته که این‌ها با هم در
یک نفر کم‌تر جمع می‌شود، به علاوه گرمی لهجه و آوازی خوش که
حکایت از شناخت دستگاه‌های موسیقی می‌نماید، نیز داشته و
روی هم از نعمات گران‌قدر ذوق و حال بهره‌ی کامل داشته است. بر
فراز همه‌ی این‌ها یک خصیصه‌ی ذاتی هم دارد که خود بدان مباهی
و مفتخر است، و آن «رندی» است، یعنی آگاهی و دریافت سریع
مطالب. ولی آن‌ها را پنهان داشتن و تظاهر به دانستن نکردن و
بری‌الذهن از آن‌ها خود را نشان دادن است، اما به موقع حریف مدعی
و دغل را با دانسته‌های خود افشاکردن و فهماندن که فلان فلان شده
دروغ می‌گویی و آن چه ادعا می‌کنی، نیستی. این خصیصه در بیش‌تر
غزل‌های او در حد نزاکت و ذوق جلوه‌گر است. طریقه‌ی که بیش‌تر
با زاهدان و مدعیان طهارت و تقوی به کار می‌برده و به کلی از وقاحت
دور است. این مبارزه‌ی بی‌امان را کسی یک تنه دنبال می‌کرده که
خود قرآن کریم را در چهارده روایت می‌خوانده و تمام کتب مذهبی
روز، چون **کشاف** زمخشری را با نظری انتقادی مطالعه می‌نموده و
بر آن‌ها ایراد می‌گرفته و از غلو و یاوه‌سرایی آنان تاسف می‌خورده
است که در خلال اشعارش کاملاً عیان است:

ز سر غیب کس آگاه نیست قصه مخوان

کدام محرم دل ره درین حرم دارد؟

اجتماع هم مثلاً اصفهانی‌ها همه تقریباً اعم از کاسب، اداری و فرهنگی شوخ‌طبع‌اند و با خودی و غیرخودی شوخی می‌کنند و لحن کلام محاوره اصولاً موزیکال و حالت تسخر دارد.

اما طنز چه‌طور در خاطر طنزپرداز تجسم می‌یابد که در نظر دیگران نمی‌یابد، این کاملاً مربوط به دید و برداشت شخص از چیزی است که مشاهده می‌کند و در هر کس متفاوت است، چنان‌که قضاوت‌ها تفاوت دارند. اما اکثریت مردم اصولاً همیشه توجه به زیبایی‌ها و گیرندگی‌ها دارند، مثلاً شعرا و صاحبان ذوق و حال اشعار و نوشته‌هایشان ملهم از زیبایی است - که زیبایی چیزی جز «تناسب» نیست. ولی این تناسب که مطمح نظر اکثریت است، گاه به‌نظر معدودی وارونه‌ی آن جلب نظر می‌نماید. یعنی عدم تناسب طرف را برمی‌انگیزد و جالب این است که وصف این عدم تناسب خشم‌انگیز نیست. به‌عکس نشاط‌انگیز و گاه قهقهه‌آفرین است. این بینندگان عدم تناسب‌ها همان طنزپردازان هستند که گاه در حد شعری برجسته شهرت دارند (عبید زاکانی یکی از آنهاست) او تناسب‌نگر هم هست و غزل‌های خوبی دارد، اما نه مثل حافظ هم‌عصر او. پس مشخصه‌ی اصلی طنزپرداز دید عدم تناسب‌هاست که امری ذاتی است، چنان‌که ترکیب چهره‌ی بعضی از طنزپردازان طوری حکایت از شوخ‌طبعی آن‌ها می‌نماید که انسان بی‌اختیار به خنده می‌افتد. فراموش نمی‌کنیم اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ چارلی چاپلین برای معرفی فیلم مشهورش (لایم لایت) به پاریس آمده بود، چند روز بعد در روزنامه‌ی **لوموند** عکسی از او چاپ شد که با فرناندل یکی از کم‌دین‌های فرانسه در حال صحبت بود و از فرط خنده دست بر شکم گذاشته بود و داشت از عقب می‌افتاد. جالب این بود که نه فرناندل زبان انگلیسی می‌دانست و نه چارلی زبان فرانسه، اما فرناندل با حرکات دست و تغییر عضلات صورت و گشاد و تنگ کردن دهان و چشم، به او آن‌چه می‌خواست بگوید، گفته بود و عکس کاملاً حرکات را نشان می‌داد. این دید و دریافت طنز همان‌طور که اشاره شد ذاتی است. فریدون توللی، شاعر گران‌مایه‌ی شیراز، شاعری نوپرداز بود، ولی روح طنز در او زاینده تر بود و اشعاری که می‌آورد، همه طنزآمیز و نشاط‌انگیز بودند و این سروده‌ها بود که او را زبان‌زد کرد، اما حافظ بیش‌تر به کنایه‌ی راغب بوده و این کنایه، چنان‌که اشاره شد چنان با درایت گفته شده که به‌نظر هر کس نمی‌آید و به یکی از آن‌ها آقای دکتر شفیعی اشاره کرده است و آن شرح **به عشق خود گرفتار آمدن است** (ص ۱۷۲).

عرفا و اصحاب تجلی در قرون گذشته، هستی را جلوه‌ی خداوند بر خودش تعبیر کرده‌اند، چون دیگری وجود نداشته تا بر او جلوه نماید، لاجرم نتیجه گرفته‌اند که خداوند عاشق خود بوده و دوست داشته که خودش را ببیند، لذا هستی را آفریده تا خودش را در آن چون آینه مشاهده نماید.

این نظریه که تحریفی از آیات قرآن کریم است، متأسفانه طی قرون پذیرای اندیشه‌ی عرفا و دین‌مداران بوده است، چنان‌که شیخ عطار هم تأیید می‌کند: از وصال او کسی کی بر خورد / کاو به عشق

خود گرفتار آمده است.

حافظ که قرآن کریم را حفظ بوده تحریف را خوب می‌فهمیده، ولی شرایط را مناسب برای صریح‌گفتن نمی‌دیده است. باید دانست که حافظ به عرفان و تصوف پایبند نبوده، چون جز پیر مغان ابداعی خود، مرشد دیگری نداشته، آقای دکتر شفیعی هم بر همین عقیده‌اند که حافظ، عارف نبوده است.

حافظ در غزل زیبایی که مطلع آن این است:

سحرگاهان که مخمور شبانه گرفتیم باده با چنگ و چغانه
شرح یک شب می‌گساری تخیلی خود را می‌دهد که در میخانه
گذرانده و سحرگاهش هم در آن‌جا بیدار شده، و میل کرده که هم‌چنان به می‌گساری ادامه دهد، لاجرم عقل را با نوشیدن جامی از شهر هستی خود بیرون می‌راند. در این حال دختر می‌فروش هم با عشوه‌ی خود از او دلبری می‌کند و می‌فهماند که به او گوشه‌ی نظری دارد. اما ساقی کمان‌ابرو که باید باده در جام او بریزد، برخلاف دختر می‌فروش عشوه‌گر به عتاب و پرخاش برمی‌خیزد و به او خطاب می‌کند که برو، این دام را جایی دیگر بگستر، چون من مثل عنقا شکار کسی نمی‌شوم:

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه
اما این پرخاش جوی عصیانگر ناگهان همانند عارفی سالک‌زبان
به یکتاپرستی می‌گشاید تا حافظ را به جوهر وحدانیت آگاه سازد:

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست

چنان آب و گل در ره بهانه
این جاست که حافظ طنز ملایم خود یعنی همان کنایه‌ی رندان را
به میان می‌آورد و می‌گوید: این که می‌گویی همه چیز، اوست، چرا
وصال نصیب کسی نمی‌شود و فقط به خودش عشق می‌ورزد:

که بندد طرف وصل از حُسن شاهی

که با خود عشق ورزد جاودانه؟
آن وقت می‌گوید ساقی عزیز! برخیز و کار خودت را از سر بگیر و
باده به جامم بریز تا از این دریای ناپیدای کرانه بگذریم که بقیه افسانه
و افسون است و زندگی معمایی حل نشدنی نیست:

بده کشتی می‌تا خوش برابیم

از این دریای ناپیدا کرانه
وجود ما معمایی ست حافظ

که تحقیقش فسون است و فسانه
این نظریه‌ی اصحاب تجلی که خداوند دوست داشت خود را
ببیند، لاجرم هستی را آفرید تا خود را در آن تجلی نماید، در زمان
حافظ نظریه‌ی پذیرفتنی برای دین‌مداران و فیلسوفان عصر بوده،
ولی حافظ به خداوند طرزی دیگر می‌اندیشیده و آن‌چه ادراک
می‌کرده تا امروز کسی از آن فراتر نرفته است، هستی را این‌چنین
وصف می‌کند:

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست

آن‌چه آغاز ندارد نپذیرد انجام
تا امروز فراتر نرفته‌ایم و فرضیه‌ی انفجار بزرگ، بیگ‌بنگ

سعیی بلیغ ولی ناتمام در عبوس زهد

هرمز شیرین بیک مهاجر

□ عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید فرقه‌ی دردی کشان خوش خویم از سال ۱۳۰۶ خورشیدی که شادروان عبدالرحیم خلخالی دیوان حافظ را براساس نسخه‌ی مکتوب سنه‌ی ۸۲۷ قمری تصحیح و در تهران به چاپ رسانید، باب حافظ‌پژوهی و حافظ‌شناسی در ایران گشوده شد. این نهضت در دهه‌های اخیر اوج و گسترش بیش‌تری یافته و بسیاری از ابهامات و اغلاط راه یافته به شعر حافظ به همت و مدد ارباب قلم از دیوان زدوده شده است. از جمله‌ی این تلاش‌ها شرحی است که در شماره‌ی ۲۸ ماهنامه‌ی وزین و تخصصی **حافظ** به دکتر جواد برومند سعید (دکتری ادبیات از دانشگاه تهران) در خصوص بیت بالا به چاپ رسیده است. این بیت انصافاً یکی از ابیات بسیار پیچیده و مبهم حافظ است. تا آن‌جا که شارحین **دیوان** یا از شرح آن رندانه طفره رفته‌اند و یا بر حسب ذوق و سلیقه‌ی شخصی تفسیری ناصحیح بر آن نوشته و بر ابهام موجود افزوده‌اند. «هرچه گویی این دم هستی از آن / پرده‌ی دیگر بر او بستی بدان» (مولانا) دکتر خانلری هنگام تصحیح وقتی از درک صحیح و حل این مساله عاجز ماند، بنا به تقریر خودش «به‌خلاف همه‌ی نسخه‌ها که این کلمه را ننشیند، ضبط کرده‌اند» صورت مساله را به‌طور قیاس دست‌کاری کرده و به «بنشیند» تغییر داد، کاری که در روش تحقیق علمی پسندیده نیست. این مقدمه را برای نشان‌دادن سختی و اهمیت کار تحقیقی دکتر برومند آوردیم. اگرچه خود وی با فروتنی «اندکی ابهام» برای این بیت قائل شده‌اند. به‌هر صورت حق این است که مطبوعات معتبر مادام که این ابهام بزرگ یا اندک باقی‌ست، باب آن را مفتوح نگه‌دارند.

باری، محقق سعی مستوفایی برای گشودن گره کور این بیت به‌کار بسته و تعاریف جامعی از واژگان بیت به‌دست داده‌اند. ارزش کار نویسنده‌ی مقاله‌ی مذکور در آن است که تقریباً از تمامی شاعران طراز اول و چندم و بسیاری از متون کهن پارسی شواهدی نقل و آن‌ها را پشتوانه‌ی کار خود قرار داده است. کاری کاملاً تحقیقی و زمان‌بر که متأسفانه قلم‌زنان ما کم‌تر به زحمت آن تن درمی‌دهند. اما حیف و صد حیف که در پایان کار، جمع‌بندی و نتیجه‌ی لازم را از زحمات بسیار خود نگرفته‌اند. از طرفی در تعریف واژه‌ها گاه برخی از معانی را که در روزگار و دفتر شعر حافظ نیز کاربرد داشته از قلم انداخته‌اند. از جمله «وجه» علاوه بر معنای «سبب، جهت، طریقه» که نوشته‌اند، به‌معنای «صورت، پول، مبلغ» نیز آمده است: «ملترزم شد وجه بخزانه عامره رساند». در پی شواهدی را از **دیوان** حافظ نقل می‌کنیم:

در معنی صورت: وجه خدا اگر شودت منظر نظر / زین پس شکی نماند که صاحب‌نظر شوی و به معنی پول و مبلغ: ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید / وجه می می‌خواهم و مطرب که می‌گوید رسید؛ و: نذر و فتوح صومعه در وجه می‌نهم / دلوق ریا به آب خرابات برکشیم. همان معنای «طریقه» و طرز را هم که ذکر کرده‌اند در اصول «صورت» بوده که به‌معنی شکل (فرم) و طریقه تعبیر و معمول شده است. حافظ هرجا واژه‌ی وجه را به‌معنی طریقه به‌کار برده، در کنارش یا در مقابلش واژه‌ی صورت یا رخسار را هم آورده است: «هر کسی با شمع رخسارت به وجهی عشق باخت» یا «به‌وجه مرحمت ای ساکنان صدر جلال / ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید». در مورد مصدر «نشستن» به‌معنای خاموش کردن و فرونشاندن. نیز این تعابیر از قدیم مصطلح بوده و هست. و اما واژه‌ی «عبوس» به‌ضم اول را در این بیت بعضی ادبا از جمله دکتر خانلری به فتح اول و به‌عنوان صفت تلقی کرده‌اند، در حالی که به لحاظ دستوری، سیاق عبارت، حالت اسم مصدر به‌معنی ترش‌رویی و اخمویی را القاء می‌کند. ■

به‌جایی راه نبرده است، ولی حافظ شرح بسته‌یی می‌دهد و گشایش آن را به فهم آن‌کس که آن را طلب می‌کند، واگذار می‌کند:

آن‌کو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز
نقشش به‌حرام از خود صورتگر چین باشد
نیست در دایره‌ی یک نقطه‌خلاف از کم و بیش
که من این مساله بی‌چون و چرا می‌دانم
هر شب‌نمی‌درین ره صد بحر آتشین است
دردا که این معما شرح و بیان ندارد
زین قصه هفت گنبد افلاک پُرداست
کوته‌نظر نگر که سخن مختصر گرفت

اراده‌ی معطوف به آزادی

آقای دکتر شفیعی کدکنی در این کتاب اشاره‌یی هم به اراده‌ی آدمی می‌کند که به‌خلاف نیچه، اندیشمند آلمانی که آن‌را معطوف به قدرت می‌داند، آن‌را معطوف به آزادی می‌نماید که کاملاً درست است. تلاش آدمی دانسته و ندانسته در طول زندگی برای رسیدن به آزادی‌ست. بچه‌پس از تولد و بدون تحرک با مشاهده‌ی فضایی گسترده اما نتوانستن از جای خود حرکت کردن و هرجا بخواهد رفتن در رنج است، بالاخره با راه‌افتادن و پس از آن تلاش برای حرف‌زدن همه تلاشی برای آزادی از زندان بی‌حرکتی و ناتوانی گفتار است. این تلاش در طول زندگی برای رهایی و بیرون رفتن از بن‌بست‌هاست و حقیقت‌ست برای هر کس که بتواند انتخاب کند، پس: آزادی حق انتخاب با درک مسوولیت است. خود من در کتاب **شکرانه‌ی منفی** چند سال قبل در این باره بحث مجملی کرده‌ام. تاکید بر این نکته ضروری‌ست که آزادی بدون درک مسوولیت توحش صرف است.

در خاتمه جای یادآوری دارد که بگویم سخن دکتر شفیعی که اراده‌ی آدمی را معطوف به آزادی می‌داند بر نظر نیچه که آن‌را معطوف به قدرت می‌نماید، از هر جهت مرجح است. ■